

نوع مقاله: پژوهشی

## جایگاه عشق در اخلاق شفقت در دیدگاه آگوستین و امام محمد غزالی

hiasinahid7@gmail.com

ناهید غیائی / دانشجوی دکتری گروه ادیان و عرفان دانشگاه آزاد اسلامی تهران

بخشعلی قنبری / دانشیار گروه ادیان و عرفان دانشگاه آزاد اسلامی تهران

Bak.Qanbary@iauctb.ac.ir  orcid.org/0000-0003-3786-2125

Moh.adli@iauctb.ac.ir

محمد رضا عدلی / استادیار گروه ادیان و عرفان دانشگاه آزاد اسلامی تهران

 <https://creativecommons.org/licenses/by-nc/4.0>

دریافت: ۱۴۰۱/۰۳/۰۶ - پذیرش: ۱۴۰۱/۰۷/۰۲

### چکیده

عشق در ماهیت و حیات انسان از جایگاه والایی برخوردار است و همین امر لزوم توجه به اخلاق شفقت را نشان می‌دهد. بر این اساس پژوهش حاضر به صورت توصیفی و تحلیلی و با استناد به منابع کتابخانه‌ای و با هدف بررسی جایگاه عشق در «اخلاق شفقت» در دیدگاه آگوستین و محمد غزالی صورت گرفته است. نتایج بیانگر آن است که هر دو عارف عشق را موهبتی الهی می‌دانند و هر دو بر جایگاه عشق در شفقت‌ورزی تأکید کرده‌اند و بی‌عشق، شفقت را کامل نمی‌دانند. بر این باورند که اگر عشق به کاینات تعلق یابد موجب شفقت می‌شود و هرچه شدیدتر باشد، شفقتش بیشتر است. هر دو معتقدند: عشق‌هایی هست که باید آنها را ابراز کرد و عشق‌هایی هستند که نباید آنها را ابراز کرد؛ یعنی تمایلات باید با انتخاب و اراده باشد. آنان عشق به خداوند را ذات قانون اخلاقی و عشق الهی را همان شفقت الهی می‌دانند. شفقت الهی که شامل مخلوقات می‌شود، عبارت است از: عشق مخلوقات، به‌ویژه انسان به خداوند.

کلیدواژه‌ها: عشق، اخلاق شفقت، آگوستین، محمد غزالی.

عشق در زندگی بشر کارکردهای زیادی دارد. یکی از آنها نقش و جایگاه تعیین کننده آن در اخلاق شفقت است، به گونه‌ای که می‌توان آن را یکی از مؤلفه‌های اساسی این اخلاق دانست. آگوستین و غزالی دو اندیشمند از دو سنت مسیحی و اسلامی راجع به اخلاق سخنان زیادی گفته‌اند، البته غزالی تخصصی و آگوستین تواردی. این هر دو درباره «شفقت» نیز سخنانی گفته و نظراتی داده‌اند. به‌رغم فاصله زمانی و مکانی و باور دینی، نقاط مشترکی در اخلاق در معنای عام، و در شفقت به‌مثابه اخلاق حداکثری و به معنای خاص، و جایگاه عشق در این اخلاق به معنای اخص دارند. استخراج این نظرات و مقایسه آنها می‌تواند در بسط ادبیات مربوط به اخلاق شفقت گامی هرچند کوچک به‌شمار آید.

### ۱. تعریف اجمالی «اخلاق شفقت»

«شفقت» به معنای پذیرفتن یا تحمل کردن چیزی در شخصی دیگر است؛ یعنی خود را به جای دیگری قرار دادن، احساس کردن درد و رنج او، به گونه‌ای که گویی درد و رنج خویش است. به همین دلیل است که شفقت به شکلی بایسته در قانون طلایی خلاصه می‌شود که از ما می‌خواهد به دل‌های خود نگاه کنیم، آنچه ما را رنجور می‌سازد کشف نماییم و آنگاه تحت هر شرایطی، از تحمل آن رنج بر دیگری اجتناب ورزیم. بنابراین می‌توان «شفقت» را نوعی رویکرد مبتنی بر اصول اخلاقی و نوعدوستی منسجم تعریف کرد (آرمسترانگ، ۱۳۹۵، ص ۱۸).

«شفقت‌ورزی» در لغت به معنای «رنج بردن» است و در شکل اخلاقی آن، همزادپنداری در احساس درد و رنج دیگران است. در شکلی دیگر، معنای اصلی آن «همدلی و مهربانی و دلسوزی» است. در مباحث اخلاقی «ملاطفت و مراحمت در حق دیگری» است. در زبان انگلیسی واژه «compassion» به مفهوم «شفقت» است.

«شفقت» به معنای احساس تأسف برای مردم نیست؛ به معنای پذیرفتن یا تحمل کردن چیزی در شخصی دیگر است؛ یعنی خود را به جای دیگری قرار دادن، احساس درد و رنج او، به‌صورتی که گویی که درد و رنج خود ماست.

«شفقت» از انسانیت جدایی‌ناپذیر است؛ کسی که دارای رفتار صحیح انسانی است، به جای آنکه انگیزه اصلی‌اش سود شخصی باشد، همواره به دیگران علاقه‌مند است. درواقع «شفقت» تحقق طبیعت انسانی است و وقتی ما را فرامی‌خواند که در ملاحظه مشفقانه و همیشگی دیگران، نفس خویش را کنار بگذاریم، و قادر است ما را به گستره‌ای از وجود وارد کند که وضعیت طبیعی وابسته به نفس را تعالی می‌بخشد (همان، ص ۲۰).

بنابراین «اخلاق شفقت» همان اخلاق عشق است، با این تفاوت که در اخلاق عشق اراده انسان چندان دخالت ندارد، ولی در شفقت اراده شرط اساسی است.

می‌توان گفت: اخلاق شفقت همان اخلاق عام است، با دلسوزی و مهربانی خاص، به گونه‌ای که نیازهای آدمیان را قبل از بیان تأمین می‌کند و دربردارنده عناصر عدالت، احسان و عشق است (هاسکر و همکاران، ۱۳۹۰، ص ۴۲۹).

«اخلاق شفقت» اخلاقی حداکثری و ترکیبی است؛ یعنی در حقیقت یک صنف اخلاقی مستقل نیست، بلکه ترکیبی از چند نوع اخلاق است. به تعبیر دیگر، اگر سه صفت اخلاقی «عدالت»، «احسان» و «عشق» را جمع کنیم در نهایت به «اخلاق شفقت» دست می‌یابیم. اگر کسی از اخلاق شفقت برخوردار باشد به همه آدمیان احسان می‌کند.

زندگی در طریق خدا زندگی خوبی است؛ زیرا خدا چیزی جز خوبی را در انسان محقق نمی‌کند. خدا در تعامل با انسان، با اخلاق رفتار می‌کند. در این اخلاق خدا فراتر از استحقاق آدمیان، اعم از خوب و بد، به آنها نیکی می‌کند. درحقیقت خدا از انسان‌ها می‌خواهد با این اخلاق با یکدیگر تعامل نمایند. پس چون فقط خدا آفریننده سعادت و بخشنده آن است، انسان باید از خدا اخلاق احسان بیاموزد تا بتواند به سایر انسان‌ها احسان روا دارد.

آگوستین قدیس که بی‌شک یکی از با استعدادترین فیلسوفان عصر باستان بود (بریتانیکا و دانیجر، ۲۰۰۶، ص ۹۱)، از زمره مسیحیانی به‌شمار می‌آید که مسئله «اخلاق» و «تکلیف اخلاقی» را با خواست خدا و اوامر الهی مرتبط دانست و ارتباط میان خداوند و روح انسانی را نخستین دل‌مشغولی اخلاق دانست.

از نظر آگوستین انسان استعداد عشق‌ورزی دارد. بنابراین می‌توان از او انتظار داشت تا اخلاق شفقت را در خود محقق سازد. انسان مخلوق خداوند است. انسان فقط در محضر خداوند و در اتحاد عاشقانه با او، به آرامش محض می‌رسد.

اخلاق شفقت تنها در رابطه انسان با دیگران نیست، بلکه این اخلاق در رابطه با خدا هم قابلیت طرح دارد. آگوستین معتقد است: باید رحم و شفقت را از خود شروع کنی. هر قدر بیشتر به خودت محبت کنی بیشتر خواهی توانست به دیگران رحم و شفقت داشته باشی. «شفقت» احساس آسانی نیست، بلکه به تو می‌گوید که باید اعمالت براساس عشق و محبت باشد. او «اخلاق شفقت» را ترکیبی از صداقت، احسان و عشق می‌داند. عشق در نظر او همان عاملی است که انسان را به جایگاهی می‌رساند که تا بدانجا نرسد، به آرامش دست نمی‌یابد. این همان تقرب و نزدیکی جستن به خداوند است (آگوستین، ۱۳۹۲، ص ۴۵؛ همو، ۱۳۹۴، ص ۹۶ و ۹۷).

غزالی معتقد است: وقتی انسان به اخلاق شفقت می‌گراید تمایلات نفسانی او تصفیه می‌شود و قلب او از کدورت‌هایی که مانع رسیدن به معرفت است، پاک می‌گردد. غزالی «اخلاق شفقت» را صرفاً شرعی می‌دانست. البته تا حدی که از تکلیف به صورت اعتدال درآید نیکوست؛ و وقتی جوهره انسان فرشته شود به حقیقت حق واصل و به عشق معرفت الهی می‌رسد (غزالی، ۱۳۶۱، ص ۱۸ و ۱۱).

در مجموع، می‌توان بیان داشت که آگوستین و غزالی هر دو خدامحورند. غزالی خدا را وجودی لایتناهی می‌داند، درحالی‌که آگوستین دیدگاهی دوگانه نسبت به خدا دارد: در مرحله اول خدا را به صورت انسان (مسیح) می‌داند که نازل شده است تا انسان‌ها او را بشناسند و در مرحله دیگر وجودی بی‌نهایت است که هرگز قابل شناخت نیست، و اندیشه درباره او به سکوت می‌انجامد.

## ۲. عشق و شفقت

«عشق» یکی از مفاهیم انتزاعی و پیچیده است که ابعاد گوناگونی دارد. در حقیقت، به مجموعه‌ای از حالات درونی و احساسات خاص اطلاق می‌شود که فرد در ارتباطات خود با دیگر انسان‌ها، موجودات و باورها تجربه می‌کند. عشق محور کل هستی و پیونددهنده همه اجزای وجود است. یکی از شرایط و مقدمات حصول مرتبه عشق، شناخت پروردگار است. خداوند محور هستی بوده و خیر عمده و سعادت ابدی بشر در عشق الهی نهفته است. وسیله اتصال انسان با مرکز هستی (یعنی خدا) نیز عشق است (برمر، ۱۹۹۳، ص ۱۶۲).

عشق دربردارنده دو نوع احساس است: شهوانی و معنوی. عشق معنوی با یک نگاه پاک و معصوم آغاز می‌شود و به آرامی شدت می‌گیرد. اما در کل، عشق باور و احساسی عمیق، شدید و لطیف است که با مفاهیم صلح و انسان‌دوستی مطابقت دارد. با این وجود، کلمه «عشق» در شرایط گوناگون معانی متفاوتی را بازگو می‌کند. انواع دیگر عشق مانند عشق عرفانی، عشق افلاطونی، عشق مذهبی، عشق به خانواده، عشق به همسر، عشق به فرزند، و عشق به دوست را نیز می‌توان متصور شد. الگوی درک عشق و شفقت و نماد شفقت‌ورزی همان الگوی «مادر عاشق» است. «عشق روحانی» همان شفقت است و آنکه بیشتر شفقت می‌ورزد، یا آنکه محبت بیشتری به هم‌نوع و همسایه خود دارد عاشق‌تر است.

عشق که شور و احساس و عاطفه‌ای ابتدایی است، از نظر اخلاقی خنثاست. آگوستین این مطلب را چنین بیان می‌کند: عشق‌هایی هست که باید ابراز کرد، و عشق‌هایی که نباید ابراز کرد؛ یعنی تمایلاتی که باید با انتخاب ارادی بر آنها صحنه گذاشت و تمایلاتی که باید در برابرشان مقاومت نمود و از آنها تبری جست و مهارشان کرد. عشق فقط تا آنجا شایسته ستایش یا نکوهش است که به‌صورتی ارادی تصدیق و تأیید شده باشد. بنابراین، اراده درست عشق درست است و اراده منحرف عشق منحرف. عشقی که ما را به تملک موضوعش فرامی‌خواند نماناست. عشق به تملک و بهره‌جویی، «شادی» است. عشقی که به دنبال پرهیز از چیزی آسیب‌رسان است «ترس» است. عشق به حضور چیزی که از دست رفته «درد یا اندوه» است. همه اینها بد هستند اگر عشق بد باشد، و خوبند اگر عشق خوب باشد (اوکانو، ۱۳۹۳، ص ۲۹۳-۲۹۷).

توجه به آنچه ذکر شد نشان می‌دهد که عشق در ماهیت و حیات انسان از جایگاه والایی برخوردار است و همین موضوع توجه به اخلاق شفقت را موجه می‌سازد.

آگوستین همه عواملی را که ذیل عنوان «انگیزه‌های فعال» است یکجا در مفهوم «عشق» قرار می‌دهد. «عشق» از نظر او، همان عاملی است که انسان را به سوی جایگاهی می‌کشاند که تا بدانجا نرسد به آرامش دست نمی‌یابد (پورسینا، ۱۳۸۵، ص ۱۲۳). آگوستین بیان می‌دارد که اگر عشق (دوست داشتن) باشد که هم اعمال را متعین می‌کند و هم شخصیت فرد را، آنگاه عشق به خود، منشأ گناه است.

به عبارت دقیق‌تر، منشأ گناه غرور است؛ یعنی سر باز زدن از قبول تابعیت خدا و رضایت ندادن به جایگاه خود در سلسله‌مراتب وجود. به زبان افلاطونی این به معنای روی گرداندن از خدا و روی آوردن به خودشیفتگی است؛

خطایی که در فهم رابطه میان خداوند و بشر روی می‌دهد. لغزش آدم نتیجه این توهم بود که خود را موجودی مستقل پنداشت. گناه او تقلید منحرفانه از خدا بود (تابلور، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۷۵۳-۷۵۴). نظر آگوستین می‌تواند جایگاه عشق را در اخلاق شفقت بیان کند که بدون عشق معطوف به دیگران نمی‌توانیم به آنان شفقت بورزیم.

آگوستین به نقل از کتاب مقدس، دوستی دیگران را دوستی خود تلقی می‌کند و با این نظر میان عشق و شفقت رابطه برقرار می‌سازد. فرمان دوست داشتن خدا و همسایه شامل فرمان عشق به خودمان است؛ زیرا هیچ احتیاجی به این فرمان نیست که هر انسانی باید خودش و بدنش را دوست بدارد؛ چون ما خودمان را دوست داریم و آنچه ما را پایین می‌آورد مطابق قانون طبیعت است که هرگز تخلف نمی‌کند و آنچه ما را با جانوران مشترک می‌سازد این است که جانوران نیز خودشان و بدنشان را دوست دارند (آگوستین، ۱۳۹۲، ص ۷۱۱).

آگوستین تاریخ نسل بشر را به جدال بین دسته دوستداران خدا و دوستداران خود تقسیم می‌کند؛ یکی در قالب شهر اورشلیم و دیگری در قالب شهر بابل. می‌گوید: دو نوع عشق وجود دارد. این دو نوع عشق جداکننده شهری است در نسل بشر، و گویی در آمیزه‌ای که بستر قرون میانه را می‌سازد، به وجود آمده‌اند. از نظر او دو نوع عشق وجود دارد: عشق انسان به خودش و عشق انسان به خدا (کاپلستون، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۱۰۸). در واقع عشق به خدا در عشق به دیگران محقق می‌شود که در مرتبه عالی به شفقت تبدیل می‌گردد.

غزالی بحث حب و عشق الهی را با حب انسان به محسوسات شروع می‌کند و می‌گوید: انسان در حواس پنجگانه با حیوان شریک است. بنابراین لذات آنها مشترک است. حال ممکن است انسان غافل یا مغرض بخواهد هرگونه محبتی ورای ادراکات حواس، از جمله محبت حق تعالی را انکار کند. غزالی در جواب این مسئله وجود حس ششم آدمی را پیش می‌کشد که مدرکات عقلی و غیرمادی را ادراک می‌نماید. از نظر او محبت الهی از این قسم ادراکات ناشی می‌شود و این دیده باطن است که حق تعالی را مشاهده می‌کند و چون بصیرت باطن قوی‌تر از بصر ظاهر است، بنابراین لذت دل قوی‌تر از لذت ظاهر و بزرگ‌تر از آن است. پس کسی که محبت پروردگار را انکار نماید، حقیقتاً از لحاظ درک در حد بهایم است و از این حد فراتر نمی‌رود (غزالی، ۱۳۵۴، ص ۳۱۴).

به کار بردن کلمه «محبت»، چه برای آدمی و چه برای خداوند جایز است. بنابراین معنای لغت بسته به عامل محبت متفاوت است. عشق انسانی عبارت است از: میل نفس انسان به آنچه با او هماهنگ است؛ زیبایی، خواه بیرونی باشد یا درونی. از این عشق او به کمال می‌رسد؛ کمالی که نمی‌تواند در خودش به آن دست یابد.

در نظر غزالی چنین عشقی را نمی‌توان به خداوندی نسبت داد که تمام خصایل در او بی‌حد و حصر به کمال رسیده است؛ اما می‌توان این را گفت که از دیدگاه متافیزیکی و بالاتر، خداوند مخلوقات خود را دوست دارد. عشق خداوند مطلقاً واقعی است. وقتی قرآن با تأکید می‌فرماید: «آنها را دوست دارد» (مائده: ۵۴)، این یعنی «خداوند - در واقع - به ایشان (به نفوس تمام آدمیان) مهر می‌ورزد، اما - به واقع - او غیر خود، کسی را دوست ندارد؛ به این معنی که او جامع همه موجودات است و چیزی غیر از او نیست. از این نظر می‌توان گفت: او هم عشق به خدا را در عشق به دیگران می‌جوید؛ زیرا دیگران را از خدا جدا نمی‌داند.

او عشق الهی را «خوددوستی» می‌نامد؛ احساسی که کسی نمی‌تواند منکرش شود و تلاش می‌کند تا ثابت کند تمام عشق‌های ما در نهایت مبنی بر خوددوستی هستند. او به موضوع عشق والدین به فرزندانشان می‌پردازد و استدلال می‌کند که پدر، پسر را دوست دارد؛ زیرا بقای نسل خود را دوست دارد و مشقت‌ها را به خاطر او تحمل می‌کند. عشق کسانی که خوبی می‌کنند، عشق برانگیخته از زیبایی، عشق به خانواده و نزدیکان، همگی قابل تقلیل به «خوددوستی» است. در تمام این صور، عشق در یک سطح قرار ندارد.

بنابراین غزالی از اولین و بدیهی‌ترین نوع عشق، عشق به خود به سمت عالی‌ترین و عظیم‌ترین تجلی‌های عشق فرامی‌رود. هرچه مرتبت عشق فراتر می‌رود، سایه خودپرستی کم‌رنگ‌تر می‌شود. او به دنبال آن است که در نهایت، ما یک موجود را دوست داریم، اگرچه غیر از این را تصور کنیم. آن موجود تنها خداست که ما در تمام ظواهر گوناگون و در تمام اظهار علاقه‌هایمان، او را دوست داریم.

کسی که گدای محبت نیکوکاری است، نمی‌داند که این خدا بوده که دست آن نیکوکار را به صدقه دادن برانگیخته است. نیکوکار بیش از دستی که اعانه داده، مستحق تشکر نیست. در ورای نیکوکار و نیازمند، این تنها خداست که عمل می‌کند. ما سایه‌های او هستیم و نقش اصلی را او ایفا می‌کند (غزالی، ۱۳۹۵، ص ۱۹۵-۱۹۸).

آگوستین خدادوستان را عاشقانی می‌داند که عشقشان را در قالب دیگران محقق می‌بینند و همین نکته میان عشق و شفقت رابطه وثیقی برقرار می‌سازد.

غزالی هم کم‌وبیش همین نظر را می‌پذیرد و محبت خدا را محبت خلق می‌داند که حالت متعالی آن همان شفقت است.

آگوستین با استناد به کتاب مقدس، بر دوستی خوبی‌ها که بخش عمده آنها معطوف به دیگران است، تأکید دارد که استمرار این دوستی به شفقت منتهی می‌شود.

غزالی هم با استناد به قرآن مبنی بر دوستی خالصانه آفریده‌های خدا، پلی میان این دوستی و شفقت برقرار می‌نماید. غزالی مسئله عشق میان خدا و انسان را در عرفان و تصوف می‌یابد و عشق الهی را «خوددوستی» می‌نامد و آن را احساسی می‌داند که کسی نمی‌تواند منکر آن شود. او می‌کوشد تا ثابت کند تمام عشق‌های ما در نهایت مبتنی بر خوددوستی هستند.

غزالی از اولین و بدیهی‌ترین نوع عشق (عشق به خود) به سمت عالی‌ترین و عظیم‌ترین تجلی‌های عشق می‌رود. هرچه مرتبت عشق فراتر رود، سایه خودپرستی و خودشیفتگی کم‌رنگ‌تر می‌شود و انسان سایه‌ای از خداوند متعال می‌گردد که نقش اصلی خود را ایفا می‌نماید و در نهایت به شفقت مبدل می‌شود.

### ۳. عشق به‌مثابه مؤلفه شفقت

عشق به‌مثابه آخرین مرتبه محبت، یکی از مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده اخلاق شفقت به‌شمار می‌آید؛ یعنی هر شفقتی می‌تواند عشق به‌شمار آید، اما هر عشقی شفقت نیست. عشق منحصر به موجودی خاص است، اما شفقت می‌تواند

به عموم تعلق یابد. فیلسوفان و اندیشمندان مسلمان عشق را کمال وجودی می‌دانند که در تمام مراتب هستی جریان دارد. عشق الهی که همان شفقت الهی است، عبارت است از: عشق مخلوقات و به‌ویژه انسان به خداوند. غزالی آن عامل اصلی که انسان را برمی‌انگیزد تا به سوی خوبی‌ها حرکت کند عشق به زیبایی مطلق حضرت حق تعالی می‌داند.

به اعتقاد آگوستین برای دوست داشتن همه چیز، برای شفقت داشتن بر همه چیز، اعم از انسانی و غیرانسانی، زنده و غیرزنده، باید همه چیز را در دل گنجاند و احساس نمود باید به همه چیز تشخص بخشید و انسان‌وار کرد؛ زیرا عشق به آنچه دوست دارد و به آن شفقت می‌ورزد، تشخص می‌دهد و بسان خود می‌کند. هر کس فقط به چیزی شفقت دارد یا - به عبارت دیگر - فقط چیزی را دوست دارد که شبیه خودش باشد و تا آنجا که شبیهش باشد دوستش دارد، و این شباهت هرچه بیشتر باشد، عشق به آن بیشتر می‌شود. بدین‌سان شفقت به همه چیز و - همراه با آن - عشق به هر چیز، به تناسب شباهتی که در آنها با خود دارد، رشد می‌کند. شاید هم این عشق باشد که خودبه‌خود رشد می‌کند و گسترش می‌یابد و این شباهت‌ها را در چشم ایجاد می‌نماید (اونامونو، ۱۳۹۴، ص ۱۹۲).

از نظر غزالی نیز عشق الهی که همان شفقت الهی است، عبارت است از: عشق مخلوقات و به‌ویژه انسان به خداوند. غزالی اگرچه می‌خواهد خود را از فلاسفه مستقل نشان دهد، اما خواسته یا ناخواسته در بسیاری از علوم پیرو آنهاست. او در بحث «انگیزش و تحریک» نیز همان سخن فلاسفه‌ای همچون ارسطو و ابن‌سینا را مطرح کرده است. از نظر او عامل اصلی که انسان را برمی‌انگیزد تا به سوی خوبی‌ها حرکت کند عشق به زیبایی مطلق حضرت حق تعالی است.

اما باید ابتدا به این سؤال پرداخت که عشق از دیدگاه غزالی چه تعریفی دارد؟ غزالی محبت و عشق را ویژگی موجودات صاحب ادراک معرفی می‌کند. «حب و دوستی» عبارت است از: گرایش طبع به چیزی لذت‌دهنده و اگر این گرایش شدت و قوت یابد «عشق» نامیده می‌شود، و «بغض» عبارت است از: نفرت طبع از چیزی دردآور و رنج‌دهنده که اگر این نفرت قوی شود باعث کمرنگ‌تر شدن عشق می‌شود تا جایی که عشق تبدیل به نفرت می‌شود (صدرالماتل‌هین، ۱۹۸۱، ج ۲، ص ۳۱۴).

#### ۴. آثار فقدان عشق در اخلاق شفقت

بخش عمده فلسفه اخلاق و به‌ویژه اخلاق شفقت به زندگی‌های ما به‌مثابه اعضای جامعه بشری مربوط می‌شود. قواعد اخلاقی ناظر به تقبیح قتل عمد، آسیب رساندن، دروغ‌گویی، سرقت و جنایت و نیز قواعد ناظر به تأیید و تحسین مهربانی، درستکاری و سخاوت عموماً قواعدی جهانشمول تلقی می‌شود که نسبت گرایان اخلاقی با این موضوع مخالفند. اینکه آیا می‌توان حقانیت این مدعا را اثبات کرد یا نه، یکی از مسائل اساسی فلسفه اخلاق است. از سوی دیگر بدون اخلاق مبتنی بر ایمان و فروتنی، جامعه امید ناچیزی برای ارائه سیاست دارد (اتکینز و دودارو، ۲۰۰۴، ص xxvii).

در مرکز اخلاق، معیارهایی وجود دارد که نه فقط برای مصالح فرد خاصی که پیرو آنهاست، بلکه برای خیر جمعی جامعه نیز مفید است؛ بدین صورت که جامعه را به محیطی امن تر تبدیل می‌کند و یا به‌روزی کلی اعضای جامعه را ارتقا می‌بخشد. ولی برای آنکه فایده لازم از آنها حاصل شود، باید بیشتر مردم به آنها وفادار باشند. اخلاق هنجاری می‌کوشد تا معیارهایی را، هم تعریف و هم تبیین کند که چگونه افراد، حتی اگر مصالح آنها از بسیاری جهات متفاوت با هم باشد، می‌توانند به هنجارهای عامی که در خدمت خیر عمومی است، ملتزم باشند (نیگل و دیگران، ۱۳۹۲، ص ۳۷-۳۹).

ما باید خیر را با همه قلب و همه نفس و همه قوت خودمان دوست بداریم. همه کسانی که ما را دوست دارند باید ما را به سوی این خیر هدایت کنند و ما باید همه کسانی را که دوست می‌داریم به سوی آن هدایت کنیم. این شیوه عملی کردن دو حکمی است که تمام تورات و صحف انبیا بدان‌ها تعلق دارد: «خداوند، خدای خود را به همه دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبت نما» (آگوستین، ۱۳۹۲، ص ۴۰۲) و «همسایه خود را مثل خود محبت نما» (همان)؛ زیرا برای اینکه انسان معنای دوست داشتن خویشان را بداند، غایتی در نظر گرفته شده است تا همه اعمال خود را به سوی آن متوجه سازد و با این شیوه سعادت‌مند گردد؛ زیرا کسی که خودش را دوست دارد طالب چیزی جز سعادت نیست و غایتی که پیش‌روی او قرار گرفته این است که به خدا تقرب جوید.

بنابراین، هنگامی که به انسان آگاه خویشتن دوست فرمان داده می‌شود که همسایه‌اش را مانند خودش دوست بدارد، این فرمان چیزی نیست، جز اینکه او همه توان خود را به کار گیرد تا همسایه‌اش را به دوست داشتن خدا ترغیب کند. این است پرستش خدا؛ این است دین حق؛ این است پارسایی درست؛ و این است خدمتی که فقط برای خدا مناسبت دارد (آگوستین، ۱۳۹۲، ص ۴۰۲).

طبق نظر غزالی، همه امور اخلاقی دو طرف «محمود» و «مذموم» دارند که مقصود حفظ «اعتدال» برای کسب کمال اخلاقی دنیوی و غایت سعادت اخروی است. اخلاق غزالی صرفاً شرعی است. از نظر او اخلاق بر مبنای تکلیف شرعی تا حدی که از تکلف به صورت اعتدال درآید، نیکوست و این ابتدای سعادت است؛ ولی سعادت واقعی انسان وقتی است که جوهره‌اش فرشته شود و صفات غریب این عالم خاکی را از خود دور سازد. با صفت «فرشتگی» اعمال انسان از عالم بشری می‌گذرد، به حقیقت حق واصل می‌گردد و صرفاً به عشق حضرت الهیت انجام می‌پذیرد (غزالی، ۱۳۶۱، ص ۱۱-۱۸).

اگر کسی از اخلاق شفقت برخوردار باشد به همه آدمیان احسان می‌کند. زندگی در طریق خدا، زندگی خوبی است؛ زیرا خدا چیزی جز خوبی را در انسان محقق نمی‌سازد. خدا در تعامل با انسان، با اخلاق رفتار می‌کند. در این اخلاق خدا فراتر از استحقاق آدمیان، اعم از خوب و بد، به آنها نیکی می‌کند. در حقیقت، خدا از انسان‌ها می‌خواهد با این اخلاق با یکدیگر تعامل کنند. پس چون فقط خدای آفریننده سعادت و بخشنده آن است، انسان هم باید از خدا اخلاق احسان را بیاموزد تا بتواند به سایر انسان‌ها احسان روا دارد.



جدول ۱: مقایسه اجمالی عشق در اخلاق شفقت از دیدگاه آگوستین و غزالی

مبحث	آگوستین	غزالی
عشق	عاملی است که انسان را به سوی جایگاهی می‌کشاند که تا بدانجا نرسد به آرامش دست نمی‌یابد.	حب و دوستی عبارت است از: گرایش طبع به چیزی لذت‌دهنده و اگر این گرایش شدت و قوت یابد «عشق» نامیده می‌شود.
اخلاق شفقت	اخلاق شفقت اخلاقی حداکثری و ترکیبی است؛ یعنی اگر سه صفت اخلاقی «عدالت»، «احسان» و «عشق» را جمع کنیم در نهایت به «اخلاق شفقت» دست می‌یابیم.	به نظریه فرمان الهی پایبند است. توجه به اخلاق شفقت می‌تواند ضامن قطعی برای استمرار اخلاق حادقایی باشد.
عشق در اخلاق شفقت	آگوستین: انسان استعداد عشق‌ورزی دارد. از این رو می‌توان انتظار داشت که او بتواند اخلاق شفقت را در خود محقق سازد؛ زیرا یکی از عناصر اصلی اخلاق «شفقت‌ورزی» است.	عشق الهی که همان شفقت الهی است، عبارت است از: عشق مخلوقات و به‌ویژه انسان به خداوند. تنها خداست که شایسته و درخور محبت است و محبت خدا نهایی‌ترین نتیجه مقام‌های سالکان و بلندترین قله درجه عارفان است.

### نتیجه‌گیری

آگوستین محبت را چیزی جز احساس همدردی در مقابل بیچاره نمی‌داند که سبب کمک به او تا حد توان می‌شود. این هیجان‌ها هنگام ابراز محبت و کمک به بینوایان و بخشودن افراد پشیمان از عقل پیروی می‌کنند، بی‌آنکه عدالت آسیبی ببیند؛ زیرا این محبت بخشی از رحمتی است که هر انسانی به خودش دارد.

عشق به‌مثابه آخرین مرتبه محبت، مساوی اخلاق شفقت نیست، بلکه یکی از مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده اخلاق شفقت به‌شمار می‌آید؛ یعنی هر شفقتی می‌تواند عشق به‌شمار آید، اما هر عشقی شفقت نیست. عشق منحصر به موجودی خاص است، اما شفقت می‌تواند به عموم تعلق یابد. آگوستین اخلاق عشق خدا را نه تنها شامل انسان‌ها، بلکه شامل همه موجودات، اعم از جماد، گیاه، درخت، حیوان، انسان و فرشته می‌داند؛ زیرا همه اینها در اثر اخلاق عشق خدا آفریده شده‌اند.

هر دو متفکر از عشق انسان به خداوند سخن گفته‌اند و اوج چنین عشقی را عشق به خلق خدا می‌دانند که نه تنها با عشق به خدا منافات ندارد، بلکه از آن نشئت گرفته است. آگوستین و غزالی از اولین و بدیهی‌ترین نوع عشق (عشق به خود) به سمت عالی‌ترین و عظیم‌ترین تجلی‌های عشق فرامی‌رود. هرچه مرتبت عشق فراتر می‌رود سایه خودپرستی کم‌رنگ‌تر می‌شود. تنها خداست که ما در تمام ظواهر گوناگون و در تمام اظهار علاقه‌هایمان، دوست داریم.

هر دو دانشمند معتقدند که تمایلات باید با انتخاب و اراده باشد.

عشق در زندگی انسان از جایگاه والایی برخوردار است و همین امر سبب توجه به اخلاق شفقت شده است. هر دو عشق به خداوند را ذات قانون اخلاقی می‌دانند. علاوه بر آن هر دو عشق الهی را همان شفقت الهی می‌دانند.

## منابع

- آرمسترانگ، کارن، ۱۳۹۵، *از دل تو تا دل من دوازده گام برای زندگی مهربانانه*، ترجمه مرضیه سلیمانی، تهران، فرهنگ نشر نو.
- آگوستین، ۱۳۹۴، *اعترافات*، ترجمه سایه میثی، تهران، سپهروردی.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۹۲، *شهر خدا*، ترجمه حسین توفیقی، قم، ادیان و مذاهب.
- اوکانو، دی. جی، ۱۳۹۳، *تاریخ تحلیلی فلسفه غرب*، ترجمه خشایار دیهیمی، تهران، نقش جهان.
- اونامونو، میگل، ۱۳۹۴، *درد جاودانگی*، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، ناهید.
- پورسینا، زهرا، ۱۳۸۵، *تأثیر گناه بر معرفت، با تکیه بر آرای آگوستین قدیس*، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- تیلور، سی سی، ۱۳۹۸، *تاریخ فلسفه راتلج*، ترجمه حسن مرتضوی، چ پنجم، تهران، چشمه.
- صدرالمآلهین، ۱۹۸۱م، *الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة*، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
- غزالی، محمد، ۱۳۹۵، *کیمیای سعادت*، تصحیح حسین خدیوچم، تهران، علمی و فرهنگی.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۵۴، *کیمیای سعادت*، ترجمه حسن خدیوچم، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی.
- \_\_\_\_\_، ۱۳۶۱، *کیمیای سعادت*، ترجمه حسین خدیوچم، تهران، علمی و فرهنگی.
- کاپلستون، فردریک چارلز، ۱۳۸۸، *تاریخ فلسفه، فلسفه قرون وسطی از آگوستین تا اسکوتوس*، ترجمه ابراهیم دادجو، تهران، علمی فرهنگی و سروش.
- نیگل، تامس و دیگران، ۱۳۹۲، *دانشنامه فلسفه اخلاق*، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران، سوفیا.
- هاسکر، ویلیام و همکاران، ۱۳۹۰، *عقل و اعتقاد دینی*، ترجمه احمد نراقی و ابراهیم سلطانی، تهران، طرح نو.
- Atkins. E.M. & Dodaro. R.J., 2004, *Augustine Political Writing*, Cambridge University Press.
- Britannica. Encyclopedia & Doniger. Wendy, 2006, *Britannica Encyclopedia of World Religions Hardcover*, English, Encyclopaedia Britannica, Inc.
- Brummer, V., 1993, *The Model of Love; United States*, Cambridge University Perss.